

بیست مکتب فلسفی



تعریفی کوتاه از بیست مکتب فلسفی

عناوین 20 فلسفه ایی که به آنها پرداخت شده است .

*هرمنوتیک
*پراگماتیسم
*تجربه‌گرایی
*فمینیسم
*رواقی‌گری
*سوسیالیسم
*آرمان‌گرایی
*رئالیسم
*اثبات‌گرایی
*پدیده‌شناسی
*اردیسم
*نسبی‌گرایی اخلاقی
*اگزیستانسیالیسم
*ماتریالیسم
*تحلیلی
*جبرگرایی
*ساختارگرایی
*پساساختارگرایی
*اومانیسم
*مکتب فرانکفورت

*هرمنوتیک

هرمنوتیک (Herméneutique) به معنای خبردادن و ترجمه کردن و تعبیر کردن، علم یا نظریه تائیل است. علمی که مسئله فهم متون و چگونگی ادراک و فهم و روند آن را بررسی می‌کند. این عنوان از قرن هفدهم کاربرد یافته‌است، اما تازه در آغاز قرن نوزدهم است که با تلاش فکری فردریک شلایرماخر رواج عمومی می‌یابد. یکی از منتقدان سرسخت هرمنوتیک، هانس آلبرت، خردگرای انتقادی آلمانی است.

*پراگماتیسم

پراگماتیسم یا عمل‌گرایی (pragmatism)، به معنی فلسفه اصالت عمل است؛ ولی در سیاست بیشتر واقع‌گرایی و مصلحت‌گرایی معنی می‌دهد. پراگماتیسم روشی در فلسفه مدرن است که با اعتراف به غیرممکن بودن اثبات بعضی مسائل، آن‌ها را با توجه به کاربردشان در زندگی انسان می‌پذیرد. طرفداران این شیوه، خود را عمل‌گرا و متسامح می‌دانند. مخالفان، این گروه را میانه‌رو یا محافظه‌کار) و منفعت‌طلب می‌خوانند. از دیدگاه پراگماتیسم، کلیه تصورات، مفاهیم، قضاوت‌ها و نظرات ما قواعدی برای «رفتار» (پراگمای) ما هستند، اما «حقیقت» آن‌ها تنها در سودمندی عملی آن‌ها برای زندگی ما نهفته است. از دیدگاه پراگماتیسم، معیار حقیقت، عبارت است از سودمندی، فایده، نتیجه و نه انطباق با واقعیت عینی. در واقع حقیقت هر چیز بوسیله نتیجه نهائی آن اثبات می‌شود. دولت‌مردان و سیاستمداران «پراگماتیست» به کسانی اطلاق می‌شود که امکانات عملی و مصلحت روز را بر معتقدات خود مقدم می‌شمارند و به عبارت دیگر برای پیش‌رفت مقاصد خود یا ماندن بر مسند قدرت، انعطاف نشان می‌دهند.

*تجربه‌گرایی

تجربه‌گرایی یکی از گرایش‌های اصلی در شناخت‌شناسی و نقطه مقابل عقل‌گرایی است. بر اساس این دیدگاه همه معرفت‌های بشری مستقیم یا غیرمستقیم برآمده از تجربه است. تجربه از منظر این دیدگاه نه فقط ادراک حسی بلکه دریافت‌هایی مانند حافظه یا گواهی دیگران را هم در بر می‌گیرد. بر مبنای نظریه میناگرایی همه باورهای ما با واسطه استدلال نهایتاً از منبعی به دست آمده‌اند که آن منبع نیاز به توجیه یا استدلال ندارد. تجربه‌گرایی - که یکی از زیرمجموعه‌های میناگرایی است - تنها تجربه را به عنوان چنین منبعی بی‌نیاز از توجیه می‌دانند. تجربه‌گرایی با استفاده از حسیات در مقابل عقل‌گرایی می‌باشد. تجربیات عقلی از علم حصولی است و روش اثبات غیر حسی دارد. طبق نظر دکارت اگر همه حواس چند گانه ما از کار بیافتند ولی مغز هنوز بتواند فکر کند حتماً ما وجود داریم پس تجربه این که ما می‌دانیم که هستیم از حواس چند گانه نیست و علم حصولی است.

تجربه‌گرایی در فلسفه علم بر مبنای آزمایش است. عقل‌گرایی گزاره ($4=2*2$) را یک قانون فلسفی می‌داند و بدیهی. اما تجربه‌گرایی آن را با آزمایش اثبات می‌کند: 2 تا سبب داریم هر یک با 2 تا سبب... با شمردن حس بینایی به ما می‌گوید که 4 تا سبب داریم! این دیدگاه بعد از رنسانس به صورت جدی طرح شد. بارکلی، جان لاک و دیوید هیوم از فیلسوفان تجربه‌گرا هستند. ابوریحان بیرونی در آزمایش عدم سمی بودن الماس؛ تجربه‌گرایی را بعنوان روش اثبات بکار برد. این کار او را در ردیف اولین فیلسوفان تجربی قرار می‌دهد.

*فمینیسم

فمینیسم باور داشتن به حقوق زنان و برابری سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی زن و مرد است. فمینیسم مباحثه‌ای است که از جنبش‌ها، نظریه‌ها و فلسفه‌های گوناگون تشکیل شده است که در ارتباط با تبعیض جنسیتی هستند و از برابری برای زنان دفاع کرده و برای حقوق زنان و مسایل زنان مبارزه می‌کند. واژه فمینیسم را نخستین بار شارل فوریه، سوسیالیست قرن نوزدهمی برای دفاع از جنبش حقوق زنان به کار برد.

فمینیسم مجموعه گسترده‌ای از نظریات اجتماعی، جنبش‌های سیاسی، و بینش‌های فلسفی است که عمدتاً به وسیله زنان برانگیخته شده‌اند یا از آنان الهام گرفته‌اند، مخصوصاً در زمینه شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنها. به عنوان یک جنبش اجتماعی، فمینیسم بیش‌ترین تمرکز خود را معطوف به تحدید نابرابری‌های جنسیتی و پیشبرد حقوق، علایق و مسایل زنان کرده است.

*رواقی گری

رواقی (ر) یا Stoicism مذهب فلسفی که بوسیله زنون کیتسیونی (Zeno of Citium) تاسیس شد. نام این فلسفه در زبانهای اروپایی و نیز عنوان رواقی برای آن بدین مناسبت است که حوزه ایشان در یکی از رواقهای آتن منعقد میشد. مذهب رواقی در قرن 2 میلادی در روم نفوذ یافت و حکمایی مانند سنکا (Seneca)، اپیکتوس (Epictetus) و مار... آورلیوس (Marcus Aurelius) به آن گرویدند. پیروان این فلسفه رواقیون یا رواقیان خوانده می‌شوند. زنون فلسفه را منقسم به طبیعیات، منطق و اخلاق می‌دانست. منطق وی مبتنی بر ارغنون (Organon) ارسطو (Aristotle) اما می‌گفت که هر معرفتی بالمآل به ادراکات حواس باز می‌گردد. نظریه رواقیون در طبیعیات اساساً مادی بود، در نظر آنها هرچه حقیقت دارد مادی است. توده و ماده یا جسم و جان، حقیقت واحد و بایکدیگر مزج کلی دارند. وجود یکی در تمامی وجود دیگری ساری است. در اخلاق رواقیان فضیلت را مقصود بالذات می‌دانستند و معتقد بودند که زندگی باید سازگار با طبیعت و قوانین آن باشد و می‌گفتند آزادی واقعی وقتی حاصل می‌شود که انسان شهوات و افکار ناحق را به یکسو نهد و در وارستگی و آزادگی اهتمام ورزد. رواقیان بسبب پیروی از این اصول نزد عامه مردم به لاقیدی معروف بودند.

*سوسیالیسم

سوسیالیسم (Socialism) اندیشه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای ایجاد یک نظم اجتماعی مبتنی بر انسجام همگانی می‌کوشد، جامعه‌ای که در آن تمامی قشرهای اجتماع سهمی برابر در سود همگانی داشته باشند. هدف سوسیالیسم لغو مالکیت خصوصی ابزارهای تولید و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید است. این «مالکیت اجتماعی» ممکن است مستقیم باشد، مانند مالکیت و اداره صنایع توسط شوراهای کارگری، یا غیر مستقیم باشد، از طریق مالکیت و اداره دولتی صنایع.

* آرمان‌گرایی

ایده یعنی تصورات ذهنی (اعم از حسی، خیالی یا عقلی) و آرمان‌گرایی یعنی مسلک کسانی که تنها ایده و تصورات ذهنی را واقعی می‌دانند و به وجود خارجی جهان خارج و یا به عبارت دیگر به وجود جهان مستقل از ادراک قائل نیستند. آرمان‌گرایان به واقعیتهای خارجی مانند آسمان، زمین، حیوان، اشخاص دیگر و به طور کلی آن چه با حواس درک شود، اعتقاد وجود خارجی ندارند و همه جهان را خیال و پندار می‌دانند و می‌گویند: ما جز واقعیت وجود خود و یک رشته پندارهای ذهنی به وجود چیز دیگری در جهان اعتقاد نداریم؛ زیرا آنچه را که جهان خارج از خود می‌نامیم، به هیچ وجه نمی‌توانیم درک کنیم مگر با قوه ادراک حواسی خود، و قوه ادراک چیزی بیش از تصورات مختلف در اختیارمان قرار نمی‌دهد. به عبارت دیگر آنها وجود عالم خارج یا این پندارها را صرفاً تولید ذهن خود می‌دانند و نظرشان این است که ما فکر می‌کنیم که واقعیتی به نام درخت وجود دارد، ولی هرگز نمی‌دانیم که آیا در خارج از ذهن چنین واقعیتی هست یا خیر؟

* رئالیسم

واژه رئالیسم از رئل (Real) که به معنای واقع است، مشتق شده و در واقع به معنای مکتب اصالت واقع است. مکتب رئالیسم نقطه مقابل مکتب ایده آلیسم است؛ یعنی مکتبی که وجود جهان خارجی را نفی کرده و همه چیز را تصورات و خیالات ذهنی می‌داند. رئالیسم یعنی اصالت واقعیت خارجی. این مکتب به وجود جهان خارج و مستقل از ادراک انسان، قائل است. ایده آلیست‌ها همه موجودات و آنچه را که در این جهان درک می‌کنیم، تصورات ذهنی و وابسته به ذهن شخص می‌دانند و معتقدند که اگر من که همه چیز را ادراک می‌کنم نباشم، دیگر نمی‌توانم بگویم که چیزی هست. در حالی که بنابر نظر و عقیده رئالیستی، اگر ما انسان‌ها از بین برویم، باز هم جهان خارج وجود خواهد داشت. به طور کلی یک رئالیست، موجودات جهان خارج را واقعی و دارای وجود مستقل از ذهن خود می‌داند. می‌داند. باید گفت در واقع همه انسان‌ها رئالیست هستند، زیرا همه به وجود دنیای خارج اعتقاد دارند. حتی ایده آلیست‌ها نیز در زندگی و رفتار، رئالیست هستند، زیرا باید جهان خارج را موجود دانست تا بتوان کاری کرد و یا حتی سخنی گفت. کلمه رئالیسم در طول تاریخ به معانی مختلفی غیر از معنایی که گفته شد، استعمال شده است. مهمترین این استعمال‌ها و کاربردها، معنایی است که در فلسفه مدرسی یا اسکولاستیک (Scholastic) رواج داشته است. بعدها در رشته‌های مختلف هنر مانند ادبیات نیز سبک‌های رئالیستی و ایده آلیسمی به وجود آمد و سبک رئالیسم در مقابل سبک ایده آلیسم است. سبک رئالیسم یعنی سبک گفتن و نوشتن متکی بر نمودهای واقعی و اجتماعی. اما سبک ایده آلیسم عبارت است از سبک متکی به تخیلات شاعرانه گوینده یا نویسنده. رئالیسم نوعی «واقع گرایی» است در رمان و نمایشنامه که خیال پردازی و فردگرایی رومان‌تیسیم را از بین می‌برد و به مشاهده واقعیتهای زندگی و تشخیص درست علل و عوامل و بیان تشریح و تجسم آنها می‌پردازد. هدف حقیقی رئالیسم تشخیص تأثیر محیط و اجتماع در واقعیتهای زندگی و تحلیل و شناساندن دقیق "تیپ‌ها" است که در اجتماع معینی به وجود آمده است.

* اثبات‌گرایی

اثبات‌گرایی (یا پوزیتیویسم یا تحصیل‌گرایی) به هر گونه نگرش فلسفی که تنها شکل معتبر از اندیشه را متعلق به روش علمی بداند اطلاق می‌گردد. اثبات‌گرایی اصطلاحی فلسفی است که حداقل به دو معنی متفاوت به کار رفته است. این اصطلاح در قرن هجدهم توسط فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی آگوست کنت (Auguste Comte) ساخته و به کار رفته شد. کنت بر این باور بود که جبری تاریخی بشریت را به سمتی خواهد برد که نگرش دینی و فلسفی از بین رفته و تنها شکل از اندیشه که باقی می‌ماند متعلق به اندیشه قطعی (positive) و تجربی علم است. در این عصر جدید تاریخ نهادهای اجتماعی مربوط به دین و فلسفه از بین خواهد رفت.

* پدیده‌شناسی

پدیده‌شناسی یا فنومنولوژی (به انگلیسی Phenomenology) مکتب و روشی است که توسط ادموند هوسرل به هدف نظام‌بخشیدن به فلسفه و علوم انسانی پایه‌گذاری شده است. این مکتب به دنبال پژوهش و آگاهی مستقیم نسبت به تجربیات و مشاهدات، یا به عبارت دیگر نسبت به پدیدارهایی است که بی واسطه در تجربه ما ظاهر می‌شوند. پدیده‌شناسی یکی از دو سنت بزرگ فلسفی سده بیستم است که با پیروان چون ماکس شلر، مارتین هیدگر، مرلوپونتی، سارتر، گادامر و پل ریکور فراسوی فلسفه در حوزه‌هایی چون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و دیگر علوم انسانی کاربرد دارد.

* اردیسم

اردیسم (Orodism) به معنای ارزشمندی شادی است. این مکتب در مقابل غم دوستی و اندوه پرستی مطرح شد. این فلسفه می‌گوید شادی یک آرزو نیست جهان هدیه ایی است برای شاد زیستن است. اردیسم بر اساس افکار ارد بزرگ (Great Orod) در کتاب سرخ بنیان‌گذاری شده است. اردیسم با تکیه بر شرایط و تجربه اجتماعی به تقدم شادی بر هر کُنش ساختاری اشاره دارد و شاد بودن را لازمه و پیش شرط هر رستخیز و رشد اجتماعی می‌داند در این مکتب تامین آزادیهای فردی یک اصل می باشد و میهن دوستی یکی از سه شعار اصلی آن است. شعار اردیست ها ارزش گذاری بر سه مورد است: شادی، آزادی و میهن. آنها این سه اصل را لازم و ملزوم هم برای رشد و ترقی جوامع می دانند.

* نسبی‌گرایی اخلاقی

نسبی‌گرایی اخلاقی نظریه مخالف خردگرایی اخلاقی است. نسبی‌گرایان اخلاقی معتقدند که انسان با استنتاج و استدلال نمی‌تواند اعتقادهای اخلاقی و سیاسی درست را کشف کند. نسبی‌گرایی اخلاقی اصولاً وجود هرگونه اعتقاد اخلاقی و سیاسی درست را رد می‌کند. بنابر نسبی‌گرایی اخلاقی، چنین نیست که چیزی صرفاً درست یا نادرست باشد؛ بلکه ممکن است چیزی مطابق با جامعه‌ای درست و مطابق با جامعه‌ای دیگر نادرست باشد. نسبی‌گرایان معتقدند که قضاوت انسان درباره درستی و نادرستی به زمان و مکان و شرط‌های دیگری بستگی دارد. پیشوای نسبی‌گرایی اخلاقی در یونان باستان، پروتاگوراس بود.

* اگزیستانسیالیسم

اگزیستانسیالیسم (Existentialism) جریانی فلسفی و ادبی است که پایه آن بر آزادی فردی، مسوولیت و نیز نسبیت‌گرایی است. از دیدگاه اگزیستانسیالیستی، هر انسان، وجودی یگانه‌است که خودش روشن‌کننده سرنوشت خویش است. اگزیستانسیالیسم از واژه اگزیستانس به معنای وجود بر گرفته می‌شود. سورن کی‌یرکگارد را نخستین اگزیستانسیالیست می‌نامند، میان «اگزیستانسیالیسم بی‌خدایی» و «اگزیستانسیالیسم مسیحی» تفاوت هست. از میان شناخته شده‌ترین اگزیستانسیالیست‌های مسیحی می‌توان از سورن کی‌یرکگارد، گابریل مارسل، و کارل یاسپرس نام برد. پس از جنگ جهانی دوم جریان تازه‌ای به راه افتاد که می‌توان آن را اگزیستانسیالیسم ادبی نام نهاد. از نمایندگان این جریان تازه می‌توان سیمون دوبووار، ژان پل سارتر، آلبر کامو و بوری ویان را نام برد.

* ماتریالیسم

ماتریالیسم به معنای ماده‌گرایی فلسفی است. شاخه‌های مهم آن ماتریالیسم مکانیکی و ماتریالیسم دیالکتیک می‌باشد. ماتریالیسم مکانیک را فویرباخ بنیان‌گذاری کرد و ماتریالیسم دیالکتیک را مارکس. ماتریالیسم با تکیه بر علوم و تجربه اجتماعی به تقدم ماده بر شعور باور دارد و ماده را واقعیت موجود خارج از ذهن انسان و مستقل از شعور بی‌نیاز از آفرینش و جاودانی می‌داند.

* تحلیلی

فلسفه تحلیلی (Analytic philosophy) فلسفه آکادمیک حاکم بر دانشگاه‌های کشورهای انگلیسی زبان (انگلو...سون) است. فلسفه تحلیلی را در مقابل فلسفه قاره‌ای یا فلسفه اروپایی قرار می‌دهند. بنیان‌گزاران اصلی فلسفه تحلیلی فیلسوفان کمبریج برتراند راسل و جرج ادوارد مور بودند. این دو از ریاضیدان و فیلسوف آلمانی گوتلوب فرگه تأثیر پذیرفته بودند. این گونه فلسفه بر روشن بودن، بامعنی بودن و ریاضی‌وار بودن جستارهای فلسفی تأکید فراوان دارد. و به تفکر مابعدالطبیعی سازنده به دیده شک یا دشمنی می‌نگرند. معتقدند که روش تحلیل خاصی وجود دارد که فلسفه فقط از آن طریق می‌تواند به نتایج مطمئن دست یابد تا حد زیادی از حل و فصل تدریجی مسائل فلسفی جانبداری می‌کنند. فیلسوفان تحلیلی قرن ۲۰ توجه خود را در اصل نه بر تصورات موجود در ذهن بلکه بر زبانی که اندیشیدن ذهنی از طریق آن بیان می‌شود معطوف داشته‌اند. برتراند راسل و جورج ادوارد مور فلسفه تحلیلی را با به کار انداختن منطق جدید - که راسل سهم زیادی در آن داشته است - به عنوان ابزار تحلیل بنیاد نهادند. منطق و فلسفه زبان از همان ابتدا از بحث‌های محوری فلسفه تحلیلی بودند. چند تفکر از بحث‌های مربوط به زبان و منطق در فلسفه تحلیلی پدید آمد مانند پوزیتویسم منطقی، تجربه‌گرایی منطقی، اتمیسم منطقی، منطق‌گرایی و فلسفه زبان متعارف. فلسفه تحلیلی بعدها بحث‌های وسیعی را در حوزه‌های زیر مطرح ساخت: فلسفه اخلاق (هر و مکی)، فلسفه سیاسی (جان رالز، زیبایی‌شناسی) ریچارد ولهیم، فلسفه دین (الوین پلانتینگا)، فلسفه زبان (ساول کریپکی، هیلری پاتنم، کواین)، فلسفه ذهن (جیگون کیم، دیوید چالمرز، هیلری پاتنم). (متافیزیک تحلیلی نیز اخیراً در کارهای فیلسوفانی همچون دیوید لوئیس و پیتر استراوسن شکل گرفته‌است.

* جبرگرایی

جبرگرایی، تعیین‌گرایی یا دترمینیسم (determinism) یک موضوع فلسفی است که بر طبق آن هر رویدادی از جمله شناخت، رفتار، تصمیمات و کنش‌های آدمی به صورت علی توسط یک زنجیره پیوسته‌ای از رخدادها تعیین شده‌است. جبرگرایی را به شکل دیگری نیز می‌توان تعریف نمود: فرضیه‌ای که بر طبق آن در هر لحظه یک و تنها یک آینده فیزیکی ممکن و شدنی وجود دارد. در نتیجه جدال‌های تاریخی بیشماری که بر سر مساله جبرگرایی صورت گرفته‌است دیدگاه‌های فلسفی گوناگونی در این باره وجود دارد.

* ساختارگرایی

ساختارگرایی (Structuralism) یکی از اندیش‌راه‌های رایج در علوم اجتماعی است. بر پایه این طرز فکر تعدادی ساختار باطنی و ناملموس، چارچوب اصلی در پشت پدیده‌های ظاهری اجتماع را تشکیل می‌دهند. روش ساختارگرایی در نیمه دوم سده بیستم از سوی تحلیلگران زبان، فرهنگ، فلسفه ریاضی و جامعه به گونه‌ای گسترده بکار برده می‌شد. اندیشه‌های فردینان دو سوسور را می‌توان آغازگاه این مکتب دانست. هرچند پس از وی ساختارگرایی تنها به زبان‌شناسی محدود نشد و در راه‌های گوناگونی بکار گرفته شد و مانند دیگر جنبش‌های فرهنگی، اثرگذاری و بالندگی آن بسیار پیچیده است. ساختارگرایی به دنبال راهی است برای شرح و گزارش پیوند درونی‌ای که از طریق آن معنایی در یک فرهنگ ساخته می‌شود. کاربرد دوم آن که به تازگی دیده شده است در فلسفه ریاضی می‌باشد. بر پایه اندیشه ساختارگرا معنا در یک فرهنگ از راه پدیده‌ها و کارکردهای گوناگونی که سامانه معنایی را می‌سازند، بارها پدیدار می‌شود. ساختارگرایی می‌تواند به پژوهش در ساختارهای نشانه‌مندی مانند آیین‌های پرستش، بازیها، نوشتارهای ادبی و غیر ادبی، رسانه‌ها و هر چه که در آن معنایی از درون فرهنگی بدست آید، بپردازد و ساختار آن را بررسی نماید.

* پساساختارگرایی

پساساختارگرایی به مجموعه‌ای از افکار روشنفکرانه فیلسوفان اروپای غربی و جامعه‌شناسانی گفته می‌شود که با گرایش‌های فرانسوی، مطلب نوشته‌اند. تعریف دقیق این حرکت و تلخیص آن کار دشواری است ولی به شکل عمومی می‌توان گفت که افکار این دانشمندان، توسعه و پاسخ به ساختارگرایی بوده‌است و به همین دلیل پیشوند «پسا» را به آن اضافه کرده‌اند. پساساختارگرایی و پسامدرنیسم بعضاً به جای یکدیگر به کار می‌روند. افرادی مانند ژاک دریدا و میشل فوکو از پیشگامان این مکتب فکری هستند که به نظر عده‌ای به شکل تنگاتنگی با پسامدرنیسم و پدیدارشناسی مرتبط است. این ارتباط تا حدی است که بعضی متفکران مدعی شده‌اند که پساساختارگرایی را می‌توان به شکلی صحیح پسا پدیدارشناسی نامید.

* اومانيسم

انسان‌گرایی (اومانيسم) (Humanism) (مکتبی‌ست فکری که بر پایه آن انسان قادر به انجام هر کاری است و اصل و ریشه هر چیزی به انسان بر می‌گردد. واژه Humanism نهضت فرهنگی فکری است که در خلال دوران تجدید حیات فرهنگی (رنسانس) به دنبال ایجاد رغبت و تمایل جدید نسبت به آثار برجسته یونانی و رومی پدید آمده است. این واژه از واژه لاتینی Humus به معنی خاک یا زمین اخذ شده و از آغاز در مقابل دو امر قرار داشته است: الف) موجودات خاکی و مادی دیگر غیر از انسان، مانند حیوانات (deus Ldivus. ب) مرتبه دیگر از هستی؛ یعنی مجردات در انتهای دوران باستان و در قرون وسطا، محققان و روحانیون، میان divinitas به معنی حوزه‌هایی از معرفت و فعالیت که از کتاب مقدس نشات می‌گرفت و humanitas؛ یعنی حوزه‌هایی که به قضایای عملی زندگی دنیوی مربوط می‌شده است، فرق گذاشتند. و از آنجا که حوزه دوم، بخش اعظم الهام و مواد خام خود را از نوشته‌های رومی و به طور فزاینده یونان باستان می‌گرفت، مترجمان و آموزگاران این آثار که معمولاً ایتالیایی بودند خود را humanisti یا humanists نامیدند. انسان‌گرایی انسان را مالک همه هستی می‌داند و خاستگاه و فرجام همه‌چیز معرفی می‌کند.

* مکتب فرانکفورت

در تاریخ ۱۹۲۴، ۰۶، ۲۲ در شهر فرانکفورت آلمان (کنار رودخانه ماین)، انستیتوی تحقیقات اجتماعی - فرهنگی مستقل از دانشگاه گشایش یافت. این مؤسسه تحقیقاتی، اشتهار خود را مدیون جنبش اعتراضی دانشجویی دهه ۱۹۶۰ میلادی می‌باشد که غیر مستقیم از نظرات مارکس و نگرش انتقادی این مؤسسه (مکتب فرانکفورت) نشات می‌گرفت. این مؤسسه تحقیقات خود را بر پایه بینش مارکس و فروید از منظر اجتماعی- فلسفی در جوامع سرمایه داری، آغاز و گسترش آن را نقد و بررسی می‌نمود. یکی از معروفترین تألیفات آن به نام «دیالکتیک روشنگری» اثر ماکس هورکهایمر که سالها مدیریت مکتب را به عهده داشت و همکاریش تئودور آدورنو، می‌باشد.

پس از گذشت نه سال از تأسیس، مکتب فرانکفورت به دلیل داشتن عقاید مارکسیستی و اعضای یهودی مذهب آن، مجبور به مهاجرت به ژنو (۱۹۳۳/۱۹۳۴) و سپس به آمریکا شد. در سال ۱۹۵۰ میلادی مجدداً به فرانکفورت نقل مکان کرد. طرفداران نسل اول این مکتب عبارت‌اند از: هورکهایمر- آدورنو- اریک فروم- هربرت مارکوزه- فرانس نویمان - بنیامین.

نسل جوانتر مکتب فرانکفورت یورگن هابرماس و آلفرد شمیت هستند. این مکتب از آغاز سال‌های دهه ۶۰ میلادی نقش مهمی در زمینه بررسی و نگرش منقدانه به فرضیه‌های علمی و آموزش و پرورش در چهارچوب نئومارکسیسم داشته‌است.

پایان